



Woman in Development and Politics

The lived experience of women domestic workers in the context of different worlds

Mahsa Tizchang¹ | Sharareh Mehdizadeh²

1. Department of Sociology, Faculty of Social and Economical Science, Alzahra University, Tehran. Iran. E-mail: mahsa.tizchang@yahoo.com
2. Corresponding Author, Department of Sociology, Faculty of Social and Economical Science, Alzahra University, Tehran. Iran. E-mail: sh.mehdizadeh@alzahra.ac.ir

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 29 July 2022

Received in revised form: 29

September 2022

Accepted: 26 October 2022

Published online: 22 June 2023

Keywords:

Domestic workers
Perception,
Phenomenology,
Women,
World.

ABSTRACT

The present study has described and analyzed the experiences of women domestic workers living in multiple and different worlds. This study aimed to understand the lived experiences of these women as a silent and marginalized group due to the lack of an official position in the legal structure and the weakness of research. First of all, the questions of this study are based on the description of the salient points of domestic worker women's experience of the work and life situation in a context of different worlds. In what situations and with which mechanisms do these women experience difference and inequality? How does the perception resulting from such an experience manifest itself in people's consciousness? How can the more structural implications of such situational perception be explained? The approach and method are based on the existential phenomenology of Maurice Merleau-Ponty, which is focused on the experience of the embodied subject in the world, whose perception is determined based on her situation concerning others and the world. The statistical population included female domestic workers aged 25 to 55 in Tehran, who were selected through snowball and criterion-related sampling. The results of the study show that the outstanding levels of perception among these women are the result of situations of powerlessness, ambiguity and not being at ease which is the result of the predominance of informal relations, away from legal supervision and intermingled with cultural practices that reproduce a structure of power hierarchies at the everyday level. Such a context makes the intention or motivation and daily practices of both sides subject to the possibility of multiple readings; This is largely due to cultural contexts and social beliefs regarding moral systems, dignified principles, and the reasons for placing people in hierarchical social stratifications. We are constantly acting based on perception and awareness affected by such entanglements, and we enable the reproduction of epistemic systems that we are not necessarily aware of their consequences. In the theme of instrumentalization, the participants found themselves in situations of excessive accessibility, worthlessness, and identification with the work they do. Ambiguity implied a perceptual background that was, at the first level, affected by borderline relations between the worker and the employer in an informal atmosphere and based on non-standard conditions or lack of supervision and rules, mixed with empathic, authoritarian, pitiful, and exploitative behaviors that their interference in people's experience, in addition to the fact that it had led to indirect indications of such relationships; A form of sensory confusion followed. In the third theme, continuous exposure to the symbols of inequality, the difference in social status, and levels of Prosperity under contradictory situations could be recognized in the entire narrative of the participants, which shows the state of not being at ease. The meaning of such a space of plurality and multiple/contradictory possibilities of action/reaction can be understood in the shadow of Merleau-Ponty's belief that perception is inevitably accompanied by action; Perception, which is an inevitable aspect of our existence in the world, and always affects us through direct or indirect contact with others, their beliefs, their history, and their stories. A common focus of the literature on paid domestic work in the world is that the gender and social class of domestic workers are central to explaining the structural oppression of domestic work. Such an approach is confirmed in the present study. They show that the inequalities reproduced in domestic service flows are largely maintained through emotional ambiguities amid such intersections. At the macro

level, it can be said that the market model of care - of which rental home care is one of the main pillars - not only reproduces existing social inequalities but also reinforces the traditional gender division of labor and institutionalized servitude. Unlike the market care model, a public care model that is included in the public system of the country allows for consideration of gender, class, and cultural equality relations. The public model of care also considers the responsibility of care and the care needs of the lower social classes and marginalized groups. While such a commitment is specific to social biases, it is necessary to problematize gender bias in the public model of care and to revitalize the social struggle to recognize domestic work and its value.

Cite this article: Tizchang, M., & Mehdizadeh, Sh. (2023). The lived experience of women domestic workers in the context of different worlds. *Women in Development and Politics*, 21(2), 329-355. DOI: <https://doi.org/10.22059/jwdp.2022.346469.1008241>



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <https://doi.org/10.22059/jwdp.2022.346469.1008241>



انتشارات دانشگاه تهران

زن در توسعه و سیاست

تجربه زیسته زنان کارگر خانگی در بستر جهان‌های متفاوت

مهسا تیزچنگ^۱ | شراره مهدی‌زاده^۲

۱. گروه جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی و اقتصادی، دانشگاه الزهراء، تهران، ایران. رایانامه: mahsa.tizchang@yahoo.com

۲. نویسنده مسئول، گروه جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی و اقتصادی، دانشگاه الزهراء، تهران، ایران. رایانامه: sh.mehdizadeh@alzahra.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: مقاله پژوهشی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۵/۰۷</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۰۷/۰۷</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۰۴</p> <p>تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۴/۰۱</p>	<p>مطالعه حاضر به توصیف و تحلیل تجربیات زنان کارگر خانگی از زیست در میان جهان‌های متکثر و متفاوت می‌پردازد. هدف این مطالعه، درک تجربیات زیسته این زنان به‌منزله گروهی خاموش و در حاشیه به‌دلیل فقدان موقعیتی رسمی در ساختار قانونی و ضعف پژوهش است.</p> <p>رویکرد و روش مبتنی بر پدیدارشناسی اگزستانسیال موریس مرلوپونتی است که متمرکز بر تجربه سوژه بدن‌مند در جهان است که ادراکش براساس وضعیت او در نسبت با دیگران و جهان تعین می‌یابد.</p> <p>جامعه آماری شامل زنان کارگر خانگی ۲۵ تا ۵۵ ساله در تهران است که به روش گلوله‌برفی و نمونه‌گیری وابسته به معیار انتخاب شدند.</p> <p>نتایج مطالعه نشان می‌دهد سطوح برجسته ادراکی در میان این دست از زنان، حاصل وضعیت بی‌قدرتی، ابهام و درآسایش نبودن است که به‌طور مشخصی منتج از غلبه روابط غیررسمی، به دور از نظارت قانونی و آمیخته با اعمال فرهنگی قشریندی شده است که ساختاری از سلسله‌مراتب قدرت در سطح روزمره را بازتولید می‌کند. چنین زمینه‌ای نیت یا انگیزه و اعمال روزمره هردو سوی را دچار امکان چندخوانشی بودن می‌کند؛ امری که تا حد بسیار زیادی مولود زمینه‌های فرهنگی و باورهای اجتماعی در خصوص نظام‌های اخلاقی، اصول منزلتی و نیز علل جایگیری افراد درون قشریندی‌های اجتماعی سلسله‌مراتبی است. ما به‌طور مداوم در حال عمل براساس ادراک و آگاهی متأثر از چنین درهم‌تنیدگی‌هایی هستیم و بازتولید منظومه‌هایی معرفتی را میسر می‌سازیم که لزوماً اشرافی بر تبعات یا نتایج آن نداریم.</p>
<p>کلیدواژه‌ها:</p> <p>ادراک، پدیدارشناسی، جهان، زنان، کارگران خانگی.</p>	

استناد: تیزچنگ، مهسا و مهدی‌زاده، شراره (۱۴۰۲). تجربه زیسته زنان کارگر خانگی در بستر جهان‌های متفاوت. زن در توسعه و سیاست، ۲(۲)، ۳۵۵-۳۲۹.

DOI: <https://doi.org/10.22059/jwdp.2022.346469.1008241>



© نویسندگان.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

۱. مقدمه

یکی از دغدغه‌های معاصر در علوم اجتماعی انتقادی یا بازنگر، پرداختن به گروه‌های در حاشیه، بدون صدا و خاموش بوده است. زنان کارگر خانگی یا خدمتکاران خانگی، گروه به‌لحاظ جمعیتی روبه‌رشدی در چند دهه اخیر ایران بوده‌اند. اگر برای مثال در دهه‌های پنجاه و شصت، این شکل از سپردن وظایف خانه‌داری، نگهداری کودک یا سالمند مختص به طبقات بالا و اقشار محدودی از جامعه بود، به‌مرور و هم‌زمان با تحولات سریع در فضای زیست اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایرانیان، امروزه شاید گروه اندکی حتی در میان طبقات متوسط هستند که حضور این افراد برای رتق وفتق امور منزلشان را تجربه نکرده باشند.

کار خانگی هر نوع کار انجام‌شده‌ای معنا می‌شود که در یا برای خانوار است و کارگر خانگی هر فردی است که درگیر کار خانگی درون مناسبات شغلی و استخدامی است. در نتیجه آن‌ها که این کار را مناسبتی (نه به قصد تأمین معاش) انجام می‌دهند، خارج از این محدوده تعریف می‌شوند. دو مؤلفه اساسی این تعریف، کار خانگی انجام‌شده - صرف‌نظر از شکل کاری که انجام می‌شود - درون رابطه‌ای شغلی و در یا برای خانوار است (ILO, 2013). کارگران خانگی یکی از مشهورترین مثال‌های بخش اقتصاد غیررسمی هستند. اقتصاد غیررسمی در تعریفی ساده، بخشی است که با وجود اینکه ارزش افزوده ایجاد می‌کند، در هیچ کجا ثبت نمی‌شود. کارگران خانگی که در این تعریف جای می‌گیرند، در میان آسیب‌پذیرترین گروه‌های کارگران هستند. آن‌ها برای خانواده‌ها و در منزل آن‌ها کار می‌کنند بدون اینکه رسماً استخدام شده باشند یا اینکه استخدام آن‌ها در جایی ثبت شده باشد؛ بنابراین از نظارت‌های مندرج در قانون کار محروم می‌مانند.

عموماً روابط قدرت بین کارفرما و خدمتکار نابرابر است. به‌طور معمول در روابط کاری، یک کارفرما بر چند کارمند نظارت می‌کند، اما در این رابطه یک خدمتکار برای چند کارفرما کار می‌کند که هر یک با خواسته‌های متضاد خویش در پی انحصار زمان و توجه خدمتکار هستند. جایگاه پست‌انگاشته‌شده خدمتکاری و حالت بله‌قربان‌گویی ذاتی‌ای که در آن وجود دارد (خصوصاً در برخی از زمینه‌های فرهنگی) امکان چانه‌زنی خدمتکار را تضعیف می‌کند. همچنین فرودستی زنان نسبت به مردان، تفاوت در طبقه اجتماعی و تحصیلات و گاهی عوامل نژاد و قومیت به نفع کارفرما، عمل و قدرت او را بیشتر می‌کند. در واقع بسیاری از کارفرمایان، خود را خیرخواهانی می‌بینند که زنان بی‌سواد و فقیر را به حریمشان راه داده‌اند (Sadafi, 2017: 11). آمارها درباره دستمزد کارگران خانگی نشان می‌دهد این دسته از کارگران کمترین میزان دستمزد را در بازار کار دارند. مطابق این آمارها، به کارگران خانگی معمولاً کمتر از ۵۲ درصد و در برخی موارد ۲۰ درصد دستمزد متوسط پرداخت می‌شود. در کم‌بودن میزان دستمزد کارگران خانگی، عوامل متعددی در این بحث دخیل هستند. یکی

از عوامل مهم، سطح پایین آموزش کارگران خانگی است. نبود حمایت قانونی مناسب، نیاز مبرم به درآمدی حداقلی و فقدان قدرت چانه‌زنی از طریق سندیکا، دیگر عوامل تأثیرگذار هستند (Olze & Rani, 2015: 14).

به نقل از سازمان بین‌المللی کار، در حال حاضر در سراسر جهان ۶۱ میلیون کارگر خانگی وجود دارد که این تعداد بدون احتساب کارگران خانگی کودک است و رقم تخمینی آن در حدود ۱۰۰ میلیون نفر است. در مورد وضعیت کارگران خانگی در ایران، طبق گزارش سازمان جهانی کار در سال ۲۰۰۸ - که آخرین اطلاعات منتشر شده در خصوص کارگران خانگی در آن ارائه شده است - ۱۹،۰۰۰ نفر در این حوزه مشغول به فعالیت بوده‌اند که ۰/۱ درصد از کل نیروی کار کشور را شامل می‌شود و ۵۰۰۰ هزار نفر آنان مرد و ۱۴،۰۰۰ نفر زن گزارش شده‌اند. طبق این گزارش، زنان کارگر خانگی ۰/۴ درصد کل نیروی کار زنان در این سال را تشکیل داده‌اند. این سازمان تصریح می‌کند که اطلاعات ذکر شده، مربوط به کارگران خانگی در مؤسسات مربوط است و هیچ اطلاعاتی در خصوص میانگین درآمد آن‌ها به دست نیامده است (Schwenken & Heimeshoff, 2011: 67). تنها آمار موجود در خصوص این گروه متعلق به همین منبع است و در پیمایش‌ها و اطلاعات داخلی، آمار تفکیکی آن‌ها در هیچ کجا اعلام نشده است. می‌توان انتظار داشت رقم افرادی که خارج از حوزه مؤسسات و به صورت مستقل مشغول به کارند، بسیار بیشتر باشد.

یکی از نخستین مسائلی که در این شکل از حضور افراد خدماتی در منازل (حداقل از منظر کسی که درگیر مطالعات مسائل اجتماعی است) برجسته می‌نماید، تجربه حضور در فضاها یا به تعبیر ما در این مطالعه، جهان‌های خصوصی و متنوع است. در ایران، زنان شاغل در این کار عموماً به صورت روزانه در منازل مشغول به کار می‌شوند و اغلب پس از شناخته شدن و جلب اعتماد میزبانان، به صورت منظم، روزهایی در هفته یا ماه به کار گرفته می‌شوند. در واقع آن‌ها شبیه عضوی از خانواده یا اقوام هستند که ساعات طولانی وارد مناسبات خصوصی دیگران می‌شوند و در جریان روابط، گفت‌وگوها و چالش‌های افراد مختلفی قرار می‌گیرند که لزوماً شبیه آن‌ها نیستند. به عبارت دقیق‌تر، آن‌ها هر روز در حال تردد نه تنها میان منازل و بافت‌های جغرافیایی متفاوت، بلکه میان فرهنگ‌ها و مناسبات اجتماعی متفاوت هستند. بر این اساس تحلیل این امر اهمیت دارد که در این سفر مداوم، آن‌ها چه چیز را تجربه می‌کنند و با کدام مکانیسم‌های فرهنگی - اجتماعی روزمره در تعاملات خود مواجه‌اند.

دیدگاه افراد به وسیله تفاسیر فردی جهان خلق شده است و توسط دیگران تکمیل می‌شود. انسان‌ها تنها نیستند و آگاهی آن‌ها، آگاهی اطرافشان است. افراد می‌توانند فضای یکسانی را اشغال کنند، اما بسته به هنجارها، شیوه‌های عمل غالب و روابط قدرتی که در کار است، به شیوه‌های

گوناگونی در آن فضا باشند. بدن، به طور مشخص به دیگری خاص پاسخ می‌دهد. منظور از دیگری خاص، حضور دیگری است که بیش از کل تجسم یافته‌اش حضور دارد؛ با «کنش یا منش مشخص» که در قالب سبک‌های زندگی، عادات گفتاری و کرداری، زبان بدن و نیز مؤلفه‌های مکانی/فضایی قابل تشخیص و ادراک است. آگاهی هر دو سوی این رابطه، متأثر از چنین مؤلفه‌های درهم‌تنیده‌ای است. هرچه این آگاهی در حاشیه و به دور از جریان غالب یا شکلی از بی‌ارزشی ایجاد شود، معرفت حاصل چندپاره اما درعین حال به دلیل اشراف بر صورت‌بندی‌های نابرابری و قشربندی، ارزشمند است. براین اساس پرسش‌های این مطالعه در وهله نخست بر توصیف نقاط برجسته تجربه زنان کارگر خانگی از وضعیت کار و زندگی در بستری از جهان‌های متفاوت استوار است: این زنان تفاوت و نابرابری را در چه وضعیت‌هایی و با کدام مکانیسم‌ها تجربه می‌کنند؟ ادراک حاصل از چنین تجربه‌ای چگونه در آگاهی افراد بروز می‌یابد؟ دلالت‌های ساختاری‌تر چنین ادراک وضعیت‌مندی چگونه قابل توضیح است؟

۲. پیشینه پژوهش

۲-۱. پیشینه نظری

دانش پژوهی فمینیستی از دهه ۱۹۶۰ از اصطلاحات مختلفی برای اشاره به کاری که در خانه انجام می‌شود استفاده کرده است که آن را به عملکرد بزرگ‌تر «بازتولید»^۱ یا به بعد اصلی آن «مراقبت»^۲ متصل می‌کند. مفهوم کار بازتولیدی در مطالعات انتقادی این حوزه، به کار مادی و رابطه‌ای اطلاق می‌شود که برای ایجاد و بازآفرینی نیروی کار در طول زمان لازم است. گلن^۳ (۱۹۹۱) بازتولید اجتماعی را این‌گونه تعریف می‌کند: «فعالیت‌ها و روابطی که در حفظ افراد به صورت روزانه و بین‌نسلی دخیل هستند شامل فعالیت‌هایی مانند خرید کالاهای خانگی، تهیه و سرو غذا، شست‌وشو و آماده‌سازی لباس، نگهداری اثاثیه و وسایل، اجتماعی کردن کودکان، ارائه مراقبت و حمایت عاطفی برای بزرگسالان، و حفظ پیوندهای خویشاوندی و اجتماعی می‌شوند.» این کار بازتولیدی در طول تاریخ یک تعهد هنجاری برای زنان در مقابل واگذاری کار مولد به مردان، یعنی کار برای تولید کالاهای مادی بوده است (Tronto, 2002). در جامعه مدرنی که مبادله پول به شکل غالب روابط اجتماعی تبدیل شده است، ایدئال‌سازی روابط مراقبتی به خارج از سیستم پولی عامل پنهان کردن استثمار زنان در زیر نقاب روابط جنسی سنتی بوده است. با به‌چالش کشیدن این مفروضات،

۱. در مقابل «تولیدی» یا «مولد» که با شاخص‌هایی چون بهره‌وری و سود مشخص می‌شود.

2. care

3. Galen

فمینیست‌ها (Larguía & Dumoulin, 1976; Pateman, 1988; Picchio, 1992) مدت‌ها است که برای ارزش‌گذاری کار بازتولیدی در اقتصادهای سرمایه‌داری به همان شیوه‌ای که کار مولد است بحث کرده‌اند (Lutz, 2008). استدلال کلاسیک تمایز بین لطف و کار که فمینیست‌ها در کمپین‌های خود برای تشخیص یا رسمیت‌بخشی به ارزش کار مراقبتی بدون مزد استفاده کرده‌اند، همان استدلالی است که کار مراقبتی را از حوزه روابط شخصی کم می‌کند و آن را در قلمرو ارزش عینی قرار می‌دهد.

در طول سال‌های بعد، رشته‌ای از جنبش فمینیستی ترجیح داده‌اند از اصطلاح «مراقبت» به‌جای «کار بازتولیدی» استفاده کنند. در واقع، مفهوم مراقبت علاوه بر آنکه ارزش‌گذاری بین مولد/بازتولیدی را در خود ندارد، پیوندهای بیشتری را بین کار انجام‌شده در داخل و خارج از خانه افاده می‌کند و توجه بیشتری را به جنبه‌هایی از کار که احساسی تلقی می‌شود جلب می‌کند (Zelizer, 2009). مسائل مربوط به مراقبت به‌ویژه با بحران دولت‌های رفاه و تشدید اشکال مختلف کالایی‌سازی کار بازتولیدی مطرح شده است. این امر موجب گسترش مفهوم مراقبت به‌عنوان یک کالا شده و سبب شده است که اقتصاددانان فمینیست از «اقتصاد مراقبت»^۱ صحبت کنند. اقتصاددانان استدلال می‌کنند که کالایی‌سازی^۲ زمانی اتفاق می‌افتد که بازار بتواند کالاها را به نحوی کارآمدتر یا با بهره‌وری بیشتر از راه‌های دیگر ارائه کند. با این حال در مورد مراقبت، دستاوردهای بهره‌وری به دلیل ویژگی رابطه‌ای آن محدود است. اقتصاددانان فمینیست تأکید کرده‌اند که چگونه روابط، برای کیفیت مراقبت اساسی است و از آنجا که روابط را نمی‌توان به‌سادگی تسریع کرد، کاهش زمان صرف‌شده در مراقبت دشوار است (Folbre, 2006).

از سوی دیگر و با وجود این جابه‌جایی کار خانگی و مراقبت بدون مزد به اقتصاد دستمزدی، ویژگی جنسیتی آن تغییر نکرده است. این شکل از برون‌سپاری، نابرابری را در میان زنان تقویت کرده است؛ زیرا کارکنان مراقبت با دستمزد اغلب از گروه‌های محروم‌تر از زنان با دستمزد بالاتری هستند که کار بدون دستمزد آن‌ها را جایگزین می‌کنند (Anderson, 2000). تفاوت‌های اجتماعی مربوط به چنین تقسیم‌بندی‌ها و جریان‌های هم‌چنین در نابرابری بین مناطق مختلف درون کشور (به شکل اهمیت مهاجرت در این حوزه) و در طبقه‌بندی‌های اجتماعی در محیط‌های شهری در جوامع معاصر از جمله ایران مشهود است. همچنین تحولات اقتصادی ایران از دهه هفتاد به این سو که با عنوان تعدیل ساختاری و بسط بخش خصوصی شناخته می‌شود، تأثیر مشخصی در شکل‌گیری و

1. economy of care

2. commodification

رشد مؤسسات مرتبط با خدمات مراقبتی و خانگی داشته است که پرداختن به آن در حوزه پژوهش، با قدمت و گستردگی این پدیده همخوانی ندارد.

۲-۲. پیشینه تجربی

۲-۲-۱. مطالعات داخلی

در داخل کشور فقط یک پایان نامه در مقطع کارشناسی ارشد رشته مطالعات فرهنگی و یک مقاله به مسئله زنان کارگر خانگی پرداخته‌اند. سپیده صدفی (۱۳۹۶) در پایان نامه‌ای با عنوان «سرگذشت پژوهی و گونه‌شناسی زنان خدمتکار سرپرست خانوار شهر تهران» به روایت‌شناسی سرگذشت پانزده زن کارگر خانگی پرداخت و با بهره‌گیری از روش‌های سرگذشت‌پژوهی، مصاحبه عمیق و رویکرد فمینیستی، تحلیل مضمونی انجام داد. با توجه به یافته‌های پژوهش، وضعیت نابسامان زنان خدمتکار سرپرست خانوار، معلول وضعیت اقتصادی ضعیف خانواده، تحصیلات کم، ازدواج ناموفق، نداشتن تسهیلات و ناکارآمدی سازمان‌های حامی است. همچنین اغلب دل‌مشغولی‌هایشان شامل تلاش برای ساختن آینده‌ای روشن برای فرزندان‌شان، حفظ سرپناه، پنهان کردن شغلشان از دیگران، روی هم افتادگی نقش‌ها، ناامنی شغلی و درآمد کم است. زاهدی اصل و همکاران در مقاله‌ای (۱۳۹۸) با عنوان «تجربه زیسته زنان کارگر خانگی شهر تهران (زنان نظافتچی روزمزد خانه‌ها)» در قالب رویکردی کیفی و با بهره‌گیری از تحلیل روایت به تشریح تجربه زیسته پانزده تن از زنان این گروه پرداختند. مقوله اصلی مستخرج در این مطالعه، مفهوم «شهروند تبعی» است که جوهره مشترک تجربه زنان از کار خانگی و نابرابری اجتماعی است. این مفهوم در اصل بدین معنا است که این کارگران افزون بر آنکه از فاصله طبقاتی خود با کارفرما آگاه می‌شوند؛ محرومیت از کف حمایت اجتماعی پایه، بازدارنده تحرک شغلی آن‌ها است. در این بحث، نابرابری منطقه‌ای در سطح استان یا کشور نیز دخالت دارد. مقوله دیگر، تهی‌شدگی است. قراردادن در معرض مستقیم مظاهر نابرابری، دیدن سبک زندگی دیگری فرادست، دسترسی به امکانات مادی و رفاهی دیگر گروه‌های اجتماعی در مجموع تحت این مقوله صورت‌بندی شده است.

۲-۲-۲. مطالعات خارجی

آکوستا^۱ و همکارش (۲۰۱۳) در «پدیدارشناسی سوءاستفاده از کارگران خانگی فیلیپینی در قطر: در درد و در زندان» به مطالعه تجربه زیسته ده تن از این زنان که اکنون ساکن پناهگاهی در دوحه هستند پرداختند. نویسندگان سه نوع سوءاستفاده را برحسب مضامین استخراجی تفکیک کرده‌اند: نوع نخست،

1. Acosta

سوءاستفادهٔ مخدوش‌کننده توصیف شده است؛ رفتارهایی مانند طردکردن، تحقیر، درمانده و بدنام‌کردن. نوع دوم، سوءاستفاده‌های مواجهه‌ای است؛ خشونت فیزیکی، پرتاب اجسام، بیدارکردن فرد در زمان استراحت برای انجام درخواست‌ها و سومین نوع سوءاستفاده، زورگویانه توصیف شده است که مشتمل بر خشونت‌های جنسی، تجاوز و بدرفتاری جنسی کلامی است. وگنر دوسانتوس^۱ و همکاران (۲۰۱۹) پژوهشی با عنوان «این آن چیزی نیست که برای زندگی‌ام برنامه‌ریزی کرده‌ام: اشتغال کارگران خانگی ساکن^۲» در برزیل انجام دادند و با روش پدیدارشناسی، با پنج نفر از این زنان مصاحبه‌های عمیق کردند. مضمون اصلی استخراج‌شده، «دست‌وپنجه نرم‌کردن» بی‌وقفه در مواجهات و تنش‌هایی است که این گروه در زیست روزمرهٔ خود تجربه می‌کنند. این تجربه درگیرشدن با اثرات کارگر خانگی بودن از طریق دو دسته‌بندی ساخت می‌یابد: نخست «تعلق به نقش کاری» و دیگری «استثناسازی: یک تاکتیک چانه‌زنی کارفرما».

تدقیق در مطالعات انجام‌شده درخصوص این گروه از زنان در نقاط مختلف دنیا با روش‌ها و اهداف گوناگون نشان می‌دهد علی‌رغم تمامی تفاوت‌های زمینه‌ای، فرهنگی و اقتصادی-اجتماعی، وجوه مشترک شرایط زیست روزمرهٔ آن‌ها بستری از نابرابری، تفاوت، فرودستی و سکوت است. حمایت‌های قانونی حتی با وجود پابرجا بودن باورهای فرهنگی درخصوص جایگاه اجتماعی این گروه، اهمیت بسیاری در احساسات ادراک‌شدهٔ آنان و امکان بروز عاملیت دارد. درواقع هرچه این شغل به‌عنوان حرفه تعریف و به مرئی شدن نزدیک‌تر شود، ابعاد آسیب‌زای آن به‌خصوص به‌لحاظ روانی تغییر می‌کند.

۲-۳. رویکرد نظری مطالعه

پژوهش حاضر مبتنی بر خوانش پدیدارشناسانهٔ موريس مرلوپونتی است که مبتنی بر زمینه‌ای اگزیستانسیال است. پدیدارشناسی اگزیستانسیال با دغدغه‌های انسانی ما درگیر است: زندگی، سالخوردگی، مرگ، هستی و شدن، بدن‌مندی و هویت، انتخاب و معنابخشی، تعلق و نیاز، درک زمان و فضا، آزادی و ستم و... . فیلسوفان پدیدارشناس قاره‌ای مثل سارتر، هایدگر و مرلوپونتی معتقدند همهٔ ما یک درک بدن‌مند از خود داریم که همواره در ارتباط با دیگران است؛ درحالی که آگاهی ما با دیگران از طریق زبان، گفتمان، فرهنگ و تاریخ مشترک است. ما درون ماتریکسی از روابط فضایی جای گرفته‌ایم که در جهان به‌وسیلهٔ چیزهایی که معنا دارند احاطه شده است (Finlay, 2011: 41). راتکلیف^۳ (۲۰۰۸) از احساسات اگزیستانسیالی سخن می‌گوید که جهت‌گیری‌های زمینه‌ای هستند و تجربهٔ

1. Vagner Dos Santos, Izabella Oliveira Rodrigues and Roshan Galvaan

2. It is not what I planned for my life: Occupations of live-in domestic workers

3. Ratcliffe

ساختاریافته و روابط بدنی ما با جهان را دربرمی‌گیرند. حس گرفتارشدن در یک وضعیت، به‌ثمر رسیدن، امنیت، فاصله یا حس تشخیص‌زدایی همگی در این ساختار رخ می‌دهند. آن‌ها در ادراک ما تنیده شده‌اند؛ در بودن بدنی ما و تجربه ما از جهان (Willing, 2001:10).

در منظر مرلوپونتی، ادراک، کل رابطه بدنی انسان با محیط خویش است. ما حتی قبل از آنکه نظرگاهی متعلق به خود داشته باشیم، همواره و پیشاپیش در نوعی از اتحاد با جهان به سر می‌بریم که ضرورتاً جهان دیدن و دیده‌شدن است (Carman, 2012: 4-5). ما نظرگاه ادراکی به جهان داریم، اما واجد نظرگاه‌های فکری، اجتماعی، شخصی، فرهنگی و تاریخی نیز هستیم که بستگی‌شان به بدن ما کمتر از بستگی تجربه حسی به بدن نیست. پس ما هم به جهان گشوده‌ایم و هم مندرج در آنیم؛ بنابراین از نظر مرلوپونتی، ادراک فکرکردن نیست؛ زندگی کردن است و تجربه در مرکز آن جای دارد که به معنای مشارکت فعال در جهان زیسته به‌جای فکرکردن فعال است. ادراک تجربی، دربردارنده فضامندی^۱ و وضعیت‌مندی^۲ است.

مرلوپونتی اصطلاح درجهان‌بودن^۳ را از مارتین هایدگر می‌گیرد. جهان در تعبیر اگزیستانسیال هایدگری^۴ یک معنای وجودی دارد که در آن، یک دازاین حقیقی آن‌چنان که بتوان گفت «زندگی می‌کند»؛ تصویری که ارتباط متقابل خود و جهان را دربرمی‌گیرد. از نظر هایدگر، جهان می‌تواند عمومی^۵ (جهان ما) یا بسته‌ترین محیط فرد (فضای خانگی) باشد (Ortega, 2016: 69-70). ادراک، متضمن همین رابطه است. برای مرلوپونتی، هدف پدیدارشناسی اگزیستانسیال، بنیاد معرفت ناب نیست، بلکه توصیف تجربه است؛ آن‌چنان که در فاصله بین «جهان» و «آگاهی» زیسته می‌شود. در مجموع جهان اجتماعی و دیگران ساکن در آن برای مرلوپونتی همچون زمینه‌ای جدانشدنی از ادراک فرد هستند که هم‌زمان معاصر و پیشاتاریخی عمل می‌کنند. این بدین معنا است که عواملی مانند قشربندی‌های اجتماعی، منظومه‌های فرهنگی و باورهای جمعی همچون ته‌نشست‌هایی آمیخته با این زمینه ادراکی هستند. چنین خوانشی از درجهان‌بودن در پدیدارشناسی مرلوپونتی پتانسیل زیادی در پرداختن به تجربه اجتماعی انسانی دارد که بتوان دلالت‌هایی ساختاری را در عمق آگاهی منتج از آن دنبال کرد.

1. spatiality
2. positionality
3. being- in- the world
4. Martin Heidegger
5. public

۳. روش‌شناسی پژوهش

هدف پدیدارشناسی، توصیف تجربیات زندگی به همان صورتی است که در زندگی واقع شده‌اند. پدیدارشناسی در اینجا می‌تواند به منزله ابزاری دیده شود که تصویری روشن‌تر اما نه قطعی و پایان‌یافته - از آنچه بر فرد گذشته است ارائه دهد که هرچند لزوماً منطبق با چشم‌انداز او نیست، کوشیده است در نزدیک‌ترین لایه به ادراک فرد قرار گیرد. پدیدارشناسی در چنین رویکردی نمی‌تواند از تفسیر اجتناب کند. براین اساس مطالعه حاضر در لایه ابتدایی متکی بر توصیف پدیدارشناختی مشارکت‌کنندگان است و در لایه دوم، با بهره‌گیری از ادبیات تجربی و نظری مرتبط به جنبه‌های ساختاری این توصیفات می‌پردازد.

مطالعات پدیدارشناسانه عموماً تکنیک‌های نمونه‌گیری هدفمند و دردسترس را اتخاذ می‌کنند تا بتوانند نمونه‌های نسبتاً همگن را بیابند که پرسش تحقیق برای آن‌ها معنادار باشد (Smith & Ozborn, 2007: 53). در مطالعه حاضر، معیارهای نمونه‌گیری براساس نیازهای مطالعه، هدفمند (وابسته به معیار) و دردسترس بودند. معیارهای نظری انتخاب شامل چند مورد بود تا همگنی مورد نظر حفظ شود و خاص‌بودگی موارد نیز دچار خلل نشود: همگی تجربه کار در منازل را دارند، متأهل هستند، ۲۵ تا ۵۵ سال دارند که بیشترین فراوانی زنان کارگر در بخش خدمات کشور را شامل می‌شود، در شهر تهران به کار مشغول بوده‌اند یا هستند و در صورت ترک کار، بیش از یک سال از آن نگذشته است. بدین ترتیب پس از مصاحبه با هشت نفر، اشباع نظری محقق شد و کفایت داده‌ها سبب توقف روند نمونه‌گیری شد. رسیدن به کفایت داده‌ها از آنجایی محرز شد که تحلیل کلی هر مصاحبه پس از آن آغاز و مضامین بنیادین آن استخراج می‌شد. مشخصات نمونه‌ها در جدول ۱ قابل مشاهده است.

جدول ۱. اطلاعات مشارکت‌کنندگان

کد	نام	سن	تحصیلات	محل تولد	شرح وضعیت شغلی
۱	ریحانه	۴۳	دیپلم	تهران	همچنان مشغول به فعالیت بود؛ ده سال تجربه کار در منازل داشت؛ تجربه کار خدماتی در شرکت حمل‌ونقل نیز داشت؛ با مؤسسات همکاری نکرده بود.
۲	فریده	۴۷	ابتدایی	اراک	همچنان مشغول به فعالیت بود؛ هفده سال تجربه کار در منازل داشت؛ سه سال اول را با مؤسسات همکاری کرده بود.
۳	پروین	۳۲	لیسانس حقوق	کرمانشاه	پنج سال سابقه کار در منازل داشت و حدود یک سال بود به‌عنوان نیروی خدماتی در آرایشگاهی در مجتمع تجاری فعالیت می‌کرد؛ با مؤسسات همکاری نکرده بود.

کد	نام	سن	تحصیلات	محل تولد	شرح وضعیت شغلی
۴	مریم	۴۶	دیپلم	تهران	دیگر فعالیت نمی‌کرد؛ تجربه سه سال کار در منزل داشت؛ یک سال ابتدایی با مؤسسات همکاری بود.
۵	نسرین	۴۰	پیش‌دانشگاهی	اراک	همچنان مشغول به فعالیت بود؛ تجربه هفت سال کار در منزل داشت؛ چند ماه اول با مؤسسات همکاری کرده بود.
۶	رؤیا	۴۱	سیکل	تهران	دیگر فعالیت نمی‌کرد؛ تجربه پنج سال کار در منزل داشت؛ یک سال اول با مؤسسات همکاری کرده بود.
۷	سمیرا	۲۹	دبستان	سنندج	همچنان مشغول به فعالیت بود؛ تجربه سه سال کار در منزل داشت؛ با مؤسسات همکاری نکرده بود.
۸	شهلا	۳۵	دیپلم	اردبیل	همچنان مشغول به فعالیت بود؛ تجربه هفت سال کار در منزل داشت؛ همچنان با مؤسسات همکاری می‌کرد.

در مطالعه حاضر، تکنیک اصلی مصاحبه‌های انفرادی بوده است و نمونه‌های دو مصاحبه نخست نیز به‌منزله اکتشافی در نظر گرفته شدند. برای این تحلیل، ابتدا تحلیل دقیق خط‌به‌خط ادعاها، دغدغه‌ها و درک تجربی هر مشارکت‌کننده ثبت شد و براساس آن، تشخیص الگوها یا مضامین ایجادشده درون این مواد تجربی انجام گرفت. درنهایت با تأکید بر همگنی‌ها و ناهمگنی‌ها، مشابهات و ریزه‌کاری‌ها (ابتدا برای کیس‌های منفرد و سپس میان کیس‌های متعدد)، بسط یک ساختار، چارچوب یا گشتالت که روابط بین مضامین را مشخص کند صورت پذیرفت (Finlay, 2011: 63).
براین‌اساس، سه مضمون اصلی^۱ به دست آمد که نخستین مورد آن (بی‌قدرتی) دارای دو مضمون خرد^۲ است و همگی بیانگر وضعیت سوژه هستند.

جدول ۲. مضامین مفهومی

مضمون‌های اصلی و خرد
بی‌قدرتی (ابزارانگاری، فرودستی)
ابهام
درآسایش‌نبودن

معیار مشخص در تجمیع مفاهیم و نام‌گذاری مضامین در پایداری به درکی اگزستانسیال از وضعیت افراد مشارکت‌کننده بود که درنهایت منتهی به ادراک مشخصی از آن وضعیت شد. درواقع نام‌گذاری مضامین برحسب وضعیت‌مندی سوژه و در تناسب با آن تعریف شد؛ زیرا هر شکلی از ادراک، ناگزیر در وضعیت شکل می‌گیرد و برای اجتناب از ابژه‌انگاری سوژه در روند ادراک، زاویه دید

1. super theme

2. sub theme

تحلیل برحسب ادراک او در وضعیت بیان می‌شود. در بیان پدیدارشناسی اگزیزستانسیال، مجموعه وضعیت‌های فرد، جهان او است و فرد به این معنا «درجهان بودن» است.

۴. یافته‌های پژوهش

۴-۱. بی‌قدرتی

در مضامین خردی که در ذیل این مقوله جای می‌گیرند، فرد به نوعی وضعیتی از بی‌قدرتی و عدم امکان کنش / واکنش مناسب تجربه می‌کند و در توصیفش به حالتی از درک بدن‌مند ارجاع می‌دهد که بروزش را در حالات، جایگاه، نمایش و ارزش‌گذاری خود زیسته است. این ادراک درعین حال که معرف وضعیتی از رابطه قدرت میان دو سوی رابطه است، وضعیتی خلق می‌کند که در آن، فرد دچار حس بی‌ارزشی، دسترس‌پذیری و کنترل تعیین‌کننده می‌شود.

۴-۱-۱. ابزارانگاری

بخشی از توصیف زنان مشارکت‌کننده از تجربه خود در هنگام حضور در منازل کارفرمایان به‌مثابه کارگر خانگی و در ابتدای ورود آن‌ها به بحث، عمدتاً مبتنی بر شکلی از تجربه خود به‌مثابه شیئی در اختیار، دردسترس، منحصر به انجام کار و آسیب‌پذیر بود. این وضعیت حالات گوناگونی از آسیب فیزیکی، پیشنهاد روابط نامشروع، سوءاستفاده کاری و تعدد وظایف تعیین شده بودند. ریحانه:

«خونه‌شون دوطبقه بود. کارش خیلی زیاد بود. همه‌ش منو صدا می‌زدن؛ مثلاً یه لیوان آب می‌خواستن، منو از یه طبقه دیگه می‌آوردن یا قاشق‌شون می‌افتاد زمین، من باید می‌رفتم برمی‌داشتم^۱. یکسره لباس عوض می‌کردن، هربار از بیرون می‌اومدن و همه لباس‌ها حتی توخونه‌ای‌ها باید آتو می‌شد. بعضی روزها شصت تیکه لباس آتو می‌کردم... با وجود اینکه می‌دونستن مریضم؛ یا وقتی می‌گفتم زورم نمی‌رسه می‌گفتن بیا هول بده یا کارتن سنگین وردار.»

نسرین:

«یه جاهایی هم می‌ری اصن انگار آدم حسابت نمی‌کنن که حتی باهات دو کلمه حرف بزنن. یه خانم دکتر بود، شوهرش هم دکتر بود، خونه‌شون تو جردن بود. از وقتی می‌رفتم تا بیام، چهار کلمه حرف نمی‌زد. اولش یه جارو، چهار تا دستمال و این چیزها رو می‌آورد می‌ذاشت و می‌رفت. گاهی

۱. جملات و عبارات ایتالیک‌شده نشانه تأکید بر اهمیت بار معنایی آن‌ها است.

می‌اومد فقط می‌گفت فلان جا یادت نره، یا چارو رو نکوب به صندلی‌هام (تکرار لحن دستوری کارفرما). غدام هم می‌داشت تو سینی تو اتاق. خیلی اونجا بهم سخت می‌گذشت.»

دغدغه سلامتی و نگرانی از تبعات کارهای سنگین و بی‌قاعده فیزیکی، مضمون ادراکی مشترک در بین تمامی افراد مشارکت‌کننده بود که با کار آن‌ها عجین شده بود و آنقدر برای آن‌ها برجسته بود که در ابتدای روایت‌هایشان، مورد تأکید و اهمیت خاصی قرار می‌گرفت. در توصیف تمامی آن‌ها شرح کارهای فیزیکی به‌صورتی فشرده، بدون فرصت استراحت و نیز بدون در نظر گرفتن ایمنی کار وجود داشت. آن‌ها در عمده موارد در محل کار اعتراضی به مسائل نداشتند؛ زیرا ضمن آنکه به‌طور ضمنی امکان آن را برای خود متصور نبودند، آن را به‌عنوان جزئی از شغل خود پذیرفته بودند و در مواردی نیز منازلی را که کارهای سنگین به آن‌ها محول کرده بودند از فهرست خارج کرده بودند که معمولاً جزو منازل متغیر (و نه ثابت) در کار آن‌ها بودند. آگاهی منتج از چنین روندی در میان آن‌ها مبتنی بر شکلی از بی‌ارزشی و ابزارانگاری بدن مند بود که متعلق به فردی است که برای ساعاتی مشخص به خدمت گرفته شده است. افراد در چنین شرایطی خود را در ساعات و فضای کاری به‌مثابه بدنی دردسترس ادراک کرده‌اند که رابطه‌شان با کارفرما در سطحی بی‌قاعده به‌لحاظ امکان تعریف وظایف و درخواست‌ها و درعین حال قاعده‌چنین رابطه‌ای تعریف شده است. فضا و زمان در چنین بستری احاطه‌کننده است که محدوده حرکت و امکان‌های او را صرفاً مبتنی بر درخواست کارفرما منتقل می‌کند. این مسئله در وجهی از خود به‌مثابه تهدید مداوم در فضایی ناامن تجربه شده بود. یکی از مضامین تکرارشونده، تجربه حضور در فضاهایی بود که با تهدید جنسی زنان، پیشنهاد روابط نامشروع و در دو مورد مشخص اقدام به تجاوز همراه بود؛ بدن‌هایی دردسترس که روی آوردن آن‌ها به چنین کاری ناشی از موقعیت ناگزیر آن‌ها است، شرایط را مساعد سوءاستفاده جنسی می‌کند.

رؤیا:

«هر شب که برام آدرس می‌فرستادن، استرس می‌گرفتم که خدایا فردا قراره کجا برم، تو چه خونه‌ای، با چه آدم‌هایی... به بار رفتم به جا به آقاهه درو باز کرد، گفتم: خانمتون یا مادرتون نیستن؟ گفت چرا خوابه. من شروع کردم کارکردن، دیدم این عادی نیست. اومد دستمو گرفت که نه، کاریت ندارم. فقط می‌خوام حرف بزنیم. اینقدر جیغ زدم که ترسید. درو باز کردم اومدم بیرون. تمام تنم می‌لرزید. تا خونه گریه کردم. این استرس‌ها خیلی اذیتم می‌کرد. بعضی وقت‌ها شب نمی‌خوابیدم، وقتی جایی برای اولین بار قرار بود برم.»

اغلب مشارکت‌کنندگان بیش از چند مورد چنین تجاربی داشتند که به معنای آن است که ادراک آسیب‌پذیری به‌مثابه بخشی ثابت از تجربه چنین کاری بود؛ به‌خصوص در مواردی که افراد تجربه

حضور در منازل متغیر را داشتند یا در زمان‌هایی که برای نخستین بار به منزلی مراجعه کرده بودند. این ادراک که امکان آسیب جنسی به آن‌ها همواره وجود دارد، حسی از «بی‌ارزشی»، «بی‌حمایتی» و «دردسترس بودن» به همراه داشت. در یکی از مواردی که مشارکت‌کننده به دلیل نیاز مالی و ماندن در مؤسسه ناچار به برقراری روابط نامشروع با صاحب آنجا شده بود، خود را این‌گونه توصیف کرد:

«هنوزم یادم می‌افتمه حالم بد می‌شه، بوشو حس می‌کنم هنوز... دخترم کوچیک بود، ولی تا چند ماه با خودم محوم نمی‌بردمش. احساس می‌کردم کثیفی من بهش می‌رسه.»

توصیف او شامل تمامی زنان شاغل در مؤسسه مذکور می‌شد که در اواسط دهه هشتاد و به‌واسطه کمبود مؤسسات مشابه، به لحاظ مالی و جنسی مورد سوءاستفاده قرار گرفته بودند.

مرلوپونتی ظرفیتی جدید از بدن را معرفی می‌کند: این ظرفیت زمانی آشکار خواهد شد که بدن انسان بین دیدارگر و دیدارپذیر، بین لمس کردن و لمس شدن حاصل می‌شود. این ویژگی بدن، متقاطع بودن ساختار آن را نشان می‌دهد و ظرفیتی را به وجود می‌آورد که به شکل هم‌زمان، بدن علاوه بر دیدن، «دیدن خود» را می‌بیند یا علاوه بر لمس کردن، «لمس کردن خود» را لمس می‌کند (Carman, 2012). چنین بدنی هم سوژه و هم ابژه خود است. در اینجا است که دیگری اهمیت می‌یابد و معانی فرهنگی موجود - و قاعدتاً درک افراد از جایگاه خود در سلسله‌مراتب قدرت - در این زمینه ادراکی هستند که تعیین می‌کنند کدام سوچه در ادراک فرد برجسته باشد و به سطح آگاهی او نزدیک‌تر بماند. بدن زن کارگر خانگی نه در قامت سوژه، بلکه تجسم تمام همان چیزی است که به‌خاطر آن قابل دیدن شده است؛ بدنی که ابزاری در خدمت دیگران است. هم‌زمان که سوژه به دلیل جنسیتش به‌مثابه بدنی صرف تداعی می‌شود، جایگاه فروتر او با تمام دلالت‌های معنایی نهفته در قشریندی‌های جامعه (مهاجر یا شهرستانی بودن، کم‌سواد بودن، طبقه کارگر بودن و...) بر مناسباتش با دیگری اثرگذار می‌شود.

۴-۱-۲. فرودستی

گرچه مفهوم فرودستی محتوایی پیچیده، چندزمینه‌ای و به‌لحاظ تئوریک مفصل دارد^۱، آنچه در اینجا مدنظر است، برآیندی از تجسم آن در قامت تجربه زیسته افراد است که ادراکی مبتنی بر سلسله‌مراتب قدرت (به‌مثابه بنیان نظری فرودستی) و مکانیسم‌های حفظ و بازتولید آن را بازتاب می‌بخشد. مشخصه چنین تجربه‌ای در سطح آشکار، ادراک استیصال، در خود فرورفتن یا سویه

۱. فوکو، دلوز، دریدا، کریستوا و چندی دیگر هرکدام به‌نحوی و به میزانی امکان‌های جدیدی برای خوانش فرودست و آنچه مطالعات فرودستی نامیده می‌شود گشوده‌اند. افرادی چون گایاتری اسپیواک آن را با علایق فمینیستی و ادوارد سعید با گرایش پسااستعماری ترکیب کردند.

دیگرش خشم بود. جهت این خشم بسته به ادراک فرد از منبع آن (کوتاهی و ناتوانی در خود یا سوءاستفاده از سمت دیگران) می‌تواند رو به سوی دیگری یا خود داشته باشد.
ریحانه:

«یه بار بهشون گفتم حقوقمو زیاد کنن. بقیه جاهای دیگه می‌رن، بیشتر از من می‌گیرن. خانمه گفت باید به شوهرم بگم. اونم اومد نشست کلی ماشین حساب زد، یه چیزایی که اصن من نمی‌دونستم چیه، بر چه اساسیه. آخرش گفت ۱۴ تومن می‌شه اضافه حقوقت براساس تورم امسال. خیلی لحظه بدی بود. به خودم لعنت فرستادم که چرا اصن گفتم بهشون. از شوهرم بدم می‌اومد این جور وقت‌ها که باعث شده من به همچین روزی بیفتم. وقتی هم چند بار اعتراض کردم که کارم زیاده، گفتن مگه چیکار می‌کنی؟ نمی‌تونی برو.»

رؤیا:

«...اصن نمی‌دونی اون روز به سرم چطور گذشت. هیچ‌وقت بادم نمی‌ره. یه ناهار مونده برام آورد که نخوردم اصن. آخر سر که می‌خواستم برم صدام زد. تو دستشویی دولا شده بود زیر سنگ دستشویی، یه لکه نشونم داد، گفت بیا تمیزش کن. گفتم خیلی شستم اون قدیمیه. گفت نه تمیز کن، بعد می‌تونی بری. هیچی نگفتم. بغض کردم فقط که چرا اینقدر بدبختم که امثال این باید این‌جوری کنه باهام.»

عمده موقعیت‌هایی که ذیل این خرده‌مضمون آمدند، وضعیت‌هایی بودند که فرد در آن به‌خاطر بی‌ارزش‌پنداری کاری که انجام می‌دهد تحقیر و ناگزیر به پذیرش موقعیت یا تن‌دادن به شرایطی شده بود که قدرت عمل برخلاف آن یا عدم پذیرشش را نداشت و در نتیجه خود را در جایگاهی فرودست ادراک کرده بود. کلمات مشارکت‌کنندگان در هنگام روایات فوق (و موارد مشابه دیگر) توأمان خشم (نسبت به خود، دیگری در موقعیت و افرادی که مسبب قرارگیری او در این موقعیت بوده‌اند)، غم و استیصال در لحظه‌ای بود که آن‌ها قادر به درک صریح آنچه رخ داده بود نبودند. جزئیات در توصیف این لحظات بیش از سایر بخش‌ها دقیق، همراه با توصیف موقعیت، مکان و زمان بود: به‌خاطر آوری آدرس محل، جزئیات ساختمان و موقعیت آن‌ها در هنگام تجربه موقعیت مذکور، زمان آن در وجه تقویمی و زیسته. به‌نظر می‌رسید چنین حک‌شدنی در خاطره آن‌ها به‌دلیل قدرت و عمق ادراکی آن لحظات تجربه‌شده بود. مرلوپونتی می‌گوید این عمق درک‌شده احساسات است که درون یک وضعیت معین می‌کند چه چیزی به سطح آگاهی برسد؛ بنابراین تجارب می‌توانند خفه‌کننده (سرکوبگر)، قابل لمس، دور یا تاریک باشند (Spurling, 2014). در اینجا نه تنها «بدن» فرودست ابزار اعمال مناسبات قدرت است، بلکه زمان نیز می‌تواند با انحصار و کنترل آن به ابزار

اعمال قدرت تبدیل شود. علاوه بر این‌ها، دلالت‌های مکانی مشخصی که برای زنان مشارکت‌کننده معنادار بود، حکایت از آن دارد که ادراک فرودستی در فضاهایی خاص تشدید می‌شود (سرویس بهداشتی به کرات به مثابه تحقیر در کار بیان می‌شد) و این امر تابعی از زمینه‌های فرهنگی-اجتماعی و مکانیسم‌های بازتولید معانی در اعمال روزمره افراد است.

۴-۲. ابهام

بخش دیگری از چنین تجربیات چالش‌برانگیز و برانگیزاننده در روایت‌ها به‌طور واضحی مبتنی بر ادراک شرایط/روابطی مبهم، مرزی و غیرصریح بود که به دلیل پیچیدگی مناسبات انسانی در سطح روزمره، تشخیص آن برای افراد تجربه‌کننده - و به‌طور خاص در سوی فرودست- با ابهامات فراوانی روبه‌رو بود. آنچه در ذیل مضمون ابهام می‌آید، حاصل ادراک فرد از خود، رابطه با دیگران و جهان‌ش در زمینه‌ای است که مرز روشنی میان روابط، وظایف، مسئولیت‌ها و مناسبات وجود ندارد و شکلی از تداخل فضای/رابطه رسمی-غیررسمی بر همه چیز حاکم است که به دلیل دربرداشتن جنبه‌های متناقض سبب شده بود امکان تشخیص روندهای تجربه‌شده چه در مقام ادراک حسی و چه منطقی صریح نباشد و صرفاً در تحلیل روایت‌ها قابل‌ردیابی باشد. به‌طور خاص در این حوزه شاهد جنبه‌هایی از بازاندیشی حین روایت نیز بودیم که به دلیل وجود همین ابهام زمینه‌ای فقط به کمک یادآوری موقعیت‌ها و پرسش‌های انتقادی/تحریک‌کننده همراه آن میسر شد. آن‌ها حتی برای توصیف چنین وضعیت‌هایی در قالب کلمات نیز با دشواری روبه‌رو بودند؛ مکث‌های متعدد، تلاش برای کنارآمدن با خودشان و موضع‌گیری مشخص، از نشانه‌های غیرصریح ابهام زمینه‌ای در این روایات بود.

ریحانه:

«خیلی با خانم (خونه) صمیمی بودم، گاهی مثل دوتا خواهر می‌نشستیم درددل می‌کردیم. هرچند وقت یکبار به بسته مرغ، گوشت یا برنج بهم می‌دادن یا اول مهر بسته لوازم تحریر برای بچه‌هام، ولی من پول لازم داشتم. نیازهامو درک نمی‌کرد. به بار زمستون بود، برف بود که چقدر من تو اون کوچه‌های زعفرونیه زمین خوردم (با خنده)، بعد لباس و کفش مناسب نداشتم. وقتی رسیدم گفت آخی، بیرون سرده؟ تو دلم گفتم آره تو پالتوهای آنچنانی داری برای من سرده. بعد دیگه چند بار مجبور شدم بگم کاپشن ندارید؟ کفش ندارید؟ (گریه شدید). بعد خانم گفت باید بینم اگه چیزی لازم نداشتم. خیلی بد بود، می‌شکستم، دقیقاً خرد می‌شدم.»

و در جواب این پرسش که به نظرت چرا چنین رفتاری (علی‌رغم حمایت و محبت‌های دیگر)

داشت:

«نمی‌دونم... شاید چون فکر می‌کردن من جزئی از اونجا شدم نباید پروبال بگیرم. چون کارگرم حقی ندارم، باید کارگری زندگی کنم. نمی‌دونم واقعاً.»

سمیرا:

«خونه‌هایی که می‌رم بیشترشون خوبن. چند وقت پیش اسباب‌کشی داشت یکیشون. من رفتم چند روز خیلی کمک کردم. آخر سر آقاهه ازم پرسید: تلویزیون خودت چقدره؟ گفتم کوچیکه. یه تلویزیون بزرگ بهم بخشید. زنش گفت آره ببر اینو. من اصن یه لحظه اینقدر بغض کردم، نمی‌دونم چرا. اصن دست خودم نبود، شروع کردم گریه. حس کردم یکی بخواد بهت ترحم کنه.»

مریم:

«یه جا می‌رفتم تا همین اواخر، خانوم خیلی مهربونی بود. از همون اول بهم گفت نمی‌خواد توالت رو بشوری، اونجا رو خودم می‌شورم. سنش هم بالا بود بنده خدا، پادرد و کمردرد و... داشت. من بار اول گفتم شاید وسواس داره می‌گه تو نشور، بعد کم‌کم اخلاقش دستم اومد، دیدم مثلاً برای اینکه من حس بدی نداشتم باشم می‌گه. مثلاً می‌خواست من فکر نکنم آدم بیچاره‌ای هستم که رفتم خونه مردم دستشویی می‌سابم.»

در پدیدارشناسی مرلوپوتتی، ادراک در زمان‌هایی مبهم است که به دلالت‌های یکسان یا نزدیک به هم ختم نشود. دلالت‌ها شیوه‌های مرتبط کردن جریان رخداد‌های افراد به خاستگاهشان هستند. این دلالت‌ها که صرفاً در جهان بین‌فردی امکان ظهور دارند، در زبان و منش بروز می‌یابند که انتقال‌دهنده معانی هستند. در واقع ادراک جهانی است که در زمینه دلالت‌ها ظاهر می‌شود و «ما» آن دلالت‌ها هستیم (Todd, 2017). در زندگی روزمره، تمامی احساسات ما با هم تصادم دارند و به همین دلیل درک تجربه مبهم است. این امر را به‌وضوح می‌توان در ذیل مضمون حاضر ملاحظه کرد که چگونه افراد در موقعیت‌های مشابه، براساس دلالت‌های پیشین معنا بخشی می‌کنند، اما لزوماً این معنا با موقعیت همخوانی ندارد. علاوه بر این، در زمان‌هایی که جهان افراد حاوی زمینه‌های دلالت‌مند متفاوتی است، چنددلالت‌مندی^۱ رخ می‌دهد که حاصل آن ابهام در درک موقعیت است. بدین ترتیب وضعیتی که براساس جایگاه دو طرف نزد هریک از دو سو دارای دلالت‌های مشخصی است، در زمان‌هایی متأثر از معادلات قدرت یا احساساتی که در اعمال روزمره پنهان است، مختل می‌شود و این چنین درک موقعیت را متناقض می‌کند. نقش زمان در این ابهام ادراکی که بدن تجربه می‌کند اهمیت دارد؛ زیرا صرفاً در قالب یک کل موقعیت‌مند^۲ که بر بستر زمان زیسته افراد شکل می‌گیرد

1. multi significant

2. situational wholeness

امکان بروز می‌یابد. در واقع ما خودمان و دیگران را از طریق زمان می‌فهمیم که اجازه می‌دهد موقعیت‌های متعددی بر ادراک ما حاصل شود. این ابهام مانند هر وجهی از ادراک در مجموعی از فضا، زمان، بدن و زمان تجربه می‌شود (Ibid: 47). این چنین تجربه‌ای تناوبی از درک متقابل و نادیده‌انگاری یا وضعیت‌هایی را شاهد بودیم که ادراک فرد در آن‌ها با معنای صریح آن وضعیت (کمک مالی یا مادی یا ملاحظات اخلاقی) همخوانی نداشت و چندخوانشی بودن را به دنبال داشت. تجربه بدن مند این خودهای متکثر (شرم، معذب‌بودن، تحقیر، و...) در وضعیت‌های این‌چنینی، پیچیدگی مکانیسمی را نشان می‌دهد که لزوماً نیت‌مند اعمال نمی‌شود، اما «فاصله» ای میان جایگاه‌ها را بازتولید می‌کند.

۴-۳. درآسایش نبودن^۱

این مضمون که حاصل نگرش به کل روایت فرد با تمامی اجزای معنایی‌اش است، حکایت از چالش برانگیزی مواجهه مداوم با اشکال تفاوت و نابرابری دارد که ادراک فرد از خود، دیگران و جهان را متأثر می‌سازد. تناقض و پرش‌های معنایی در کل روایت، نشانه‌های غیرصریح چنین فضایی در ادراک عمومی افراد بود. در واقع افراد در طول روایت خود، ترکیبی از کنار آمدن و نیامدن با آنچه در معرض هستند تجربه کرده بودند. این وضعیت، فرایندی از «بودن در جهان» را شرح می‌دهد که افراد به‌طور مکرر خودشان را در یکی از دو سمت متضاد می‌یابند (ما/آن‌ها، توانا/ناتوان و...) و مسئله‌سازی آن زمان برجسته می‌شود که در سمت فروتر خود را بیابند. این فرایند متضمن یک درگیری عملیاتی با جهان است و دیگران، بخشی اجتناب‌ناپذیر از آن‌اند (Ortega, 2016: 17).

پروین^۲:

«من که اونجا بودم، من که وضع مالی ضعیفی داشتم. بعد رفتم اونجا تو اوج رفاه بودن. برای هرکسی باشه سخته. منی که شاید لنگ یکی دو تومن بودم، ولی اونا بحث از میلیارد می‌کردن. ولی برای من مهم نبود، من هیچ‌وقت اذیت نشدم بگم کاشکی، چرا من جای این خانم نیستم. چون می‌دیدم با این همه پول آخر و عاقبتش چی شده، محتاج یکی مثل منه که بشینم حرف بزنم باهاش... گفتم من جایی بزرگ شده توی روستا که خانوادهم بهم گفتن به حق خودت قانع باش.»

1. Not being at ease

درآسایش نبودن، ارجاعی نظری به توصیف وضعیتی اگزستانسیال دارد که ماریانا اورتگا، پدیدارشناس اگزستانسیال لاتین با تاسی از مرلوپوتنی برای توصیف زنان در حاشیه از تجربه زیستن میان «جهان‌های متفاوت» استفاده می‌کند.

۲. توضیح این نکته ضروری است که جملاتی که نقل قول می‌شود، در متن روایت افراد جریان داشته و لزوماً در پاسخ به پرسشی خاص نیامده است. در اینجا به ذکر یک نمونه کفایت شده است.

خونه پر از طلا و جواهره ولی سهم تو به پر کاهه، فقط اونو باید برداری. هرکسی نمی‌تونه همچین چیزایی رو تحمل کنه، چون احساس می‌کنی توی اوج بی‌عدالتی داری زندگی می‌کنی، چرا من اینجوری‌ام، چرا اون اونجوری. من بعضی جاها واقعاً کم می‌آوردم... بعضی چیزها به تلاش مربوط نمی‌شه. دختر این خونواده چیکار کرده؟ رفته به لیسانس ادبیات گرفته، کوه که نکنده. پول دارن ولی، من باب اینکه پدرش پولدار بوده، هم سطح خودش اومده خواستگاریش. اینا چیکار کردن غیر از اینکه حتی نمی‌تونن (مکت)، باور کن نمی‌تونن دو کلمه درست و حسابی حرف بزنن. من اونجا بودم، اصن نمی‌تونستم با به نفر اون جور که دلم می‌خواد حرف بزنم. می‌گفتم خدایا چرا؟ چرا این شخص اینقدر باید توی رفاه باشه، اذیت نشه، برای بچه‌ش تولد میلیاردی بگیره، ولی ما تنونیم برای بچه‌مون به یک ۱۰۰-۲۰۰ تومنی هم بخریم؟ آدم واقعاً اذیت می‌شه، خیلی سخته. مجبوری خودتو قانع کنی، کنار بیایی.»

این چنین مواجهه مداوم و فرارگیری مستقیم در فضای خصوصی دیگران که مشتمل بر جزئیاتی از روابط و مناسبات در سطوح گوناگون است، در جای‌جای روایات افراد بروز داشت. هرچند به‌طور مستقیم محور بحث یا توصیف آن‌ها نباشد. ادراک فرد از آنچه تجربه کرده است تنشی است که در زمینه‌ای از قیاسی سیال جریان دارد که مواجهه ناگزیر با حجم گسترده‌ای از جزئیات زندگی روزمره دیگران، پیش‌زمینه ادراکی افراد شده است. توسل به شکلی از معنابخشی به چنین کلیت موقعیت‌مندی که جنبه‌های معنوی، فضیلت‌های اخلاقی یا توانایی‌های فردی خود را برجسته می‌کند، نشانه‌ای از تلاش برای غلبه بر این دشواری است. پرس‌های مداوم در میان روایات بدون آنکه فرد به تناقض‌های نهفته در عباراتش در طول زمانی اندک آگاه باشد، نشان از این داشت که ادراک در وضعیتی میانی که فرد مدام در میان چندگانگی‌های ارتباطی و حسی گرفتار است، تصویری مخدوش از مجموع این مناسبات، جایگاه خودش و دیگران و درنهایت علل آن می‌سازد. جهان‌ها درهم‌تنیده‌اند و مبتنی بر روابط قدرت با یکدیگر شکل گرفته‌اند. چنین جهان یا جهان‌هایی همواره به روی تفسیر گشوده‌اند. گروه مذکور در این مطالعه، در تکتیری از وضعیت‌ها، ساکن جهان‌هایی‌اند که با یکدیگر تداخل دارند. یکی از مهم‌ترین مسائل چنین تجربه‌ای، ناراحتی، درماندگی، رنج و چیزهای مشابه است. هرچند همه انسان‌ها می‌توانند تجربه جهان‌های متکثر و متداخل را داشته باشند، آنچه اهمیت دارد این است که نمی‌توانیم ناهمخوانی تجربیات خود متکثری را که جایگاه اجتماعی مسلطی را اشغال کرده با خود متکثری که در حاشیه یا ستم است فراموش کنیم (Ibid: 21).

۵. نتیجه‌گیری

مرلپوتنی برای وارد شدن به بحث پدیدارشناسی‌اش، از ادراک حسی آغاز می‌کند (Todd, 2017). این ادراک حسی، منبعث از وضعیت‌های وجودی مرتبط با تجربیات فرد در جهان و معانی حک‌شده در بطن جهان زندگی او است^۱. براین اساس آنچه ما ادراک می‌کنیم، در حافظهٔ بدنی ما می‌ماند و بخشی از منش ما می‌شود؛ آن را به یاد می‌آوریم و بخشی از دانش ما می‌شود و در نهایت آن را تعبیر می‌کنیم و بخشی از آگاهی ما می‌شود. ابتدایی‌ترین سطح مواجهه، ادراک ابزارانگاری خود در حالت‌هایی چون دسترس‌پذیری، آسیب‌پذیری و به تبع آن، نداشتن قدرت واکنش بود که با شکلی از آگاهی به بی‌ارزشی همراه بود. برای مرلپوتنی، آگاهی مسیری منتج از یک میدان نهادی اگزستانسیال است که همواره پشت سر ما است و ورزش در اعمالی که ما آن‌ها را دگرگون می‌کنیم، مداخله می‌کند. این امر بدین معنا است که مشارکت‌کنندگان چنین سوبه‌ای ادراکی را به‌مثابهٔ شرایط وجودی زیست خود در مقام کارگر خانگی تجربه می‌کنند. به تعبیر مرلپوتنی، آگاهی من به اینکه کارگر یا بورژوا هستم نتیجهٔ این نیست که در زندگی حقیقی نیروی کارم را می‌فروشم یا با سیستم سرمایه‌داری همدلی دارم، بلکه من پیش از هر چیز به‌عنوان یه بورژوا یا به‌عنوان یک کارگر «وجود» دارم و این شکل رابطهٔ من با جهان و جامعه است (Carman, 2012). تأکید مرلپوتنی بر این است که چنین تفسیری دلخواهی نیست، بلکه پاسخی به شرایط او است و پدیدارشناسی به منزلهٔ فلسفه‌ای وجودی می‌تواند چنین فضا و زمانی را به عرصهٔ روشن فهم بکشاند.

قاعدتاً بخشی از چنین ادراکی را می‌توان با ارجاع به ماهیت کار خانگی در مقام فعالیتی که ذاتاً «زنانه» شناخته می‌شود و اهمیت جنسیت مشارکت‌کنندگان در بستر گسترده‌تری که بر ابژه‌انگاری، ابزارانگاری و ارزش‌گذاری‌های دوقطبی کار مولد/مراقبتی (بازتولیدی) و فضای عمومی و خصوصی (جایگاه بدن مؤنث) عمل می‌کند تشخیص داد. تحت چنین نگرشی، زنان به‌طور طبیعی تمایل به انجام کارهای خانه دارند. به این معنی نتیجه آن خواهد بود که آن‌ها را غیرماهر می‌بینند و کارشان بیشتر کمک تلقی می‌شود تا کار (Williams, 2011). در اینجا نیز به‌نظر می‌رسد برای شرکت‌کنندگان، این ایده که کار خانگی «زنانه» است آن‌چنان بدیهی بود که به‌نظر نمی‌رسید آن‌ها به اندازهٔ مسائل دیگر دربارهٔ آن انتقادی فکر کرده باشند. به بیانی پدیدارشناسانه، برخی زمینه‌های وجودی ما آن قدر بدیهی تلقی می‌شوند که برای ما دشوار است که نسبت به آن‌ها خود انعکاسی و

۱. در پدیدارشناسی اگزستانسیال، بین عواطف (Emotions) و احساسات (Feelings) تمایز وجود دارد. درحالی‌که اولی به‌طور مشخص معطوف به موضوع یا ابژه‌ای خاص است، دومی ویژگی اگزستانسیال دارد و نقش زمینه‌ای در ادراک فرد ایفا می‌کند که خود حاصل شرایط وجودی فرد در وضعیت‌های متکثر بودن در جهان است (Ratcliffe, 2013).

انتقادی داشته باشیم؛ زیرا هرگز از در نظر گرفتن آن‌ها کوتاه نیامده‌ایم؛ بنابراین بی‌ارزش‌پنداری کار خانگی که عامل پیامدهای رابطه‌ای آن در فضای کار مذکور بود، در باور زنان مشارکت‌کننده نیز پیشاپیش حضور داشت؛ هنگامی که از توصیف آن به‌مثابه شغل یا مهارت اجتناب می‌کردند و فقط توانایی خودشان را به‌مثابه نیرویی غیرماهر دلیل ناگزیری روی آوردن به چنین شغلی می‌دانستند. در نتیجه بدیهی است چنین نگرشی در هر دو سوی رابطه قابل تصدیق باشد، اما نکته‌ای دیگر که می‌توان آن را برجسته کرد، چنین تفاوت‌هایی در رابطه بین کارفرما و کارگر و در تقاطع با سایر قشرهای آنهاست که بسیار مهم است؛ زمانی که مثلاً اولی متعلق به طبقه متوسط شهری ممتاز (یا مرکز نشین) است و دومی یک زن از پیشینه‌ای روستایی است که در حومه یک شهر بزرگ زندگی می‌کند یا مهاجر است (امری که در روایت تمامی زنان مشارکت‌کننده صادق بود). دلالت‌های متعاقب چنین وضعیتی را در مضامین دوم و سوم می‌توان با جزئیات بیشتری دنبال کرد که تحت عنوان «ابهام» و «درآسایش نبودن» نام‌گذاری شدند. وضعیت ابهام، دلالت بر زمینه‌ای ادراکی دارد که در سطح نخست، متأثر از روابط و مناسبات مرزی میان کارگر و کارفرما در فضایی غیررسمی و مبتنی بر شرایطی غیراستاندارد یا فاقد نظارت و قواعد، آمیخته به رفتارهایی همدلانه، مقتدرانه، ترحم‌انگارانه و سوءاستفاده‌گرایانه است که تداخل آن‌ها در تجربه افراد، علاوه بر آنکه موجب دلالت‌هایی غیرصریح از چنین مناسباتی شده بود، شکلی از سردرگمی حسی نیز به دنبال داشت. این سردرگمی زمانی در روایت افراد آشکارتر بود که مواجهه مداوم با نمادهای نابرابری، تفاوت در منزلت اجتماعی و سطوح برخورداری تحت حالاتی متناقض در کل روایت مشارکت‌کنندگان قابل تشخیص بود که وضعیت درآسایش نبودن را به نمایش می‌گذارد. فمینیست‌ها معتقدند نابرابری‌ای که بر روابط کارفرما-کارگر تأثیر می‌گذارد، مفاهیم «خواهرانگی» بین زنان را به چالش می‌کشد. از آنجا که مفروضات مربوط به درک متقابل براساس نقش‌های جنسیتی مشترک با سلسله‌مراتب طبقاتی که هم‌زمان با تفاوت‌های مبتنی بر سن، مذهب، نژاد یا قومیت در هم تنیده می‌شوند، آغشته شده است (Ehrenreich, 2002: 92). بخشی از رنج مشارکت‌کنندگان، به‌طور مشخص ناشی از رفتارهای غیرهمدلانه‌ای بود که علی‌رغم انتظار، از سوی کارفرمایان زن تجربه کرده بودند. تمرکز رایج ادبیات در مورد کار خانگی با دستمزد در جهان این است که جنسیت و طبقه اجتماعی کارگران خانگی در توضیح ستم ساختاری در کار خانگی اساسی است. چنین رویکردی در مطالعه حاضر تأیید می‌شود. آن‌ها نشان می‌دهند نابرابری‌های بازتولیدشده در جریان خدمات داخلی، تا حد زیادی از طریق ابهامات عاطفی در میانه چنین تقاطع‌هایی حفظ می‌شود؛ برای مثال هنگامی که مشارکت‌کننده‌ای همدلی و عدم درک رنج‌هایش را هم‌زمان از سوی کارفرمایی واحد دریافت کرده بود یا کارفرما او را

از انجام کار پست‌انگاشته‌شده (مانند شستن سرویس بهداشتی) معاف کرده بود، تأییدی بر موقعیت فروتر ادراک شده بود.

راسل پاراناس^۱ توضیح می‌دهد که کارگران خانگی از صمیمیت رابطه برای به‌دست‌آوردن منافع مادی استفاده می‌کنند. درعین‌حال، به کمک این رابطه شخصی «انسان» شناخته می‌شوند (Parrenas, 2001: 182). چنین تعبیری در مطالعه حاضر تأیید می‌شود؛ هنگامی که مشارکت‌کنندگان رضایت‌بخش‌ترین حالات مواجهه با کارفرمایانشان را در لحظات صمیمیت با آن‌ها تجربه کرده‌اند. افرادی چون تروننتو اما معتقدند کارفرمایان از وجود این روابط نابرابر در فضای خصوصی خانواده احساس گناه و ناراحتی می‌کنند که به گفته او با تحمیل صمیمیت یا با ابزارسازی و با نامرئی کردن کارگران خانگی به‌مثابه نوع انسانی، این روابط را مدیریت می‌کنند (Tronto, 2002). بود^۲ دو الگوی کلی را بر روابط کارگر خانگی-کارفرما در فضای خصوصی شناسایی می‌کند: روابط شخصی غیررسمی و روابط غیرشخصی غیررسمی. نوع اول، یک رابطه حمایت‌گرایانه اما کنترلی از خیرخواهی ساختگی است (Uhde, 2016). با توجه به اینکه رابطه بین کارفرما و کارگر تقریباً منحصرأ یک رابطه بین زنان است، جودیت رولینز^۳ در تأیید چنین الگویی، از واژه مادرگرایی استفاده می‌کند (Rollins, 1985: 184). از نظر رولینز، مادرگرایی با این واقعیت مشخص می‌شود که هر دو زن به دلیل ساختارهای جنسیتی، موقعیت‌های فرعی را در جامعه به‌دست می‌آورند؛ بنابراین در این رابطه لازم است از نابرابری‌های طبقاتی و فرهنگی برای تأیید جایگاه برتر کارفرما که مسئولیت کارهای خانگی و مراقبت در خانه را برعهده دارد و سپس مسئولیت خود را به کارگر خانگی مزدبگیر منتقل می‌کند، استفاده شود. ارائه چیزهای بی‌ارزش (لباس‌های کهنه، پسماندها و...) و ارائه نصیحت‌های فرادستانه در این الگو رواج دارد (Ibid: 197). کارگران خانگی می‌توانند به‌طور استراتژیک از این رابطه مادرانه به نفع خود بهره ببرند یا می‌توانند آن را نامطلوب تلقی کنند؛ وضعیتی که تروننتو آن را صمیمیت اجباری می‌نامد. چندخوانشی بودن اقدامات کارفرمایان نزد مشارکت‌کنندگان در مطالعه، چنین امکانی را تأیید می‌کند.

شکل دوم رابطه، همان‌طور که هوندانیو، رای و قیوم^۴ (۲۰۰۹) مشاهده کردند، منعکس‌کننده گرایش معاصر به سمت روابط غیرشخصی کارفرمایان است که زمان کافی ندارند و خانواده را منبع هویت شخصی نمی‌دانند. در روایت مشارکت‌کنندگان، حالاتی از چنین شکل رابطه وجود داشت که

1. Rhacel Parrenas

2. Uhde

3. Rollins

4. Ray and Qayum

نزد آن‌ها به مثابه غرور یا خودبرترپنداری کارفرمایان پولدار و دارای موقعیت اجتماعی خاص (مانند پزشک) تعبیر می‌شد. یک رابطه غیرشخصی و غیررسمی از ویژگی‌های ابزارسازی است و به چیزواره‌شدن تصنعی کارگر خانگی منجر می‌شود. تعدادی از نویسندگان بیان کرده‌اند که در چنین روابطی، کارگران خانگی از رفتار با آن‌ها مانند اشیاء صحبت می‌کنند؛ روایاتی که فقط باید کار خود را انجام دهند و کسی را با حضور خود آزار ندهند (Hondagneu, 2001; Qayum, 2003).

در پایان اگر بتوانیم سؤالی کلیدی به منزله حاصل نگاه به مسئله زنان کارگر خانگی و مبتنی بر رویکرد مطالعه حاضر مطرح کنیم، می‌توانیم بپرسیم: با در نظر داشتن تجربه یک گروه خاص، چه کسی تصمیم می‌گیرد این افراد چه نوع تجربه‌ای داشته باشند، برای چه مدتی، در چه فضایی و با کدام مکانیسم‌ها؟ پاسخ به این سؤال، سلسله‌مراتب روابط را آشکار می‌کند. ادراک هر دو سوی چنین رابطه‌ای مبتنی بر اشراف به جایگاه خود در سلسله‌مراتب اجتماعی است و در نتیجه دریافت نهایی آنچه بوده یا جریان دارد را بسیار متأثر می‌سازد. چنین زمینه‌ای نیت یا انگیزه و اعمال روزمره هر دو سوی را دچار امکان چندخوانشی بودن می‌کند؛ امری که تا حد بسیار زیادی مولود زمینه‌های فرهنگی و باورهای اجتماعی در خصوص نظام‌های اخلاقی، اصول منزلتی و نیز علل جایگیری افراد درون قشر بندی‌های اجتماعی سلسله‌مراتبی است. معنای چنین فضایی از تکرار و امکان‌های متعدد/ متناقض کنش/ واکنش در سایه باور مرلوپونتی به این امر قابل درک می‌شود که ادراک، ناگزیر با عمل همراه است؛ ادراکی که جنبه ناگزیر در جهان بودن ما است و همواره ما را متأثر از مواجهه مستقیم یا غیرمستقیم با دیگران، باورهایشان، تاریخشان و داستان‌هایشان می‌سازد (Li, 2015). ما به‌طور مداوم در حال عمل بر اساس چنین ادراک و آگاهی‌ای هستیم و بازتولید منظومه‌هایی معرفتی را میسر می‌سازیم که لزوماً اشرافی بر تبعات یا نتایج آن‌ها نداریم.

در سطحی کلان برخلاف مدل مراقبت بازاری، مدل مراقبت عمومی که در سیستم عمومی کشور لحاظ شود، اجازه می‌دهد تا روابط برابر جنسیتی، طبقاتی و فرهنگی در نظر گرفته شود. علاوه بر این، دردسترس بودن مادی و عاطفی مراقبت برای همه مستلزم یک سیستم ارائه مراقبت عمومی است که نیازهای مراقبت از پایین‌ترین طبقات را در نظر می‌گیرد. مدل عمومی مراقبت، مسئولیت مراقبت و نیازهای مراقبتی طبقات اجتماعی پایین و گروه‌های حاشیه‌نشین را نیز در نظر می‌گیرد؛ در حالی که چنین امری به سوگیری‌های اجتماعی تعهد ویژه‌ای دارد، با این حال ضروری است که سوگیری جنسیتی در مدل عمومی مراقبت مسئله‌سازی^۱ شود و مبارزه اجتماعی برای به‌رسمیت شناختن مراقبت (از جمله کار خانگی) و ارزش آن احیا شود.

تعارض منافع

این مقاله برگرفته از رساله دکتری است و هیچ تعارض منافی در آن وجود ندارد.

References

- Acosta, I. C., & Acosta, A. S. (2013). *In Pain and in Wail: A phenomenology of the abuses of the Filipino Domestic Workers in Qatar*. Research paper Retrieved from https://www.wiego.org/sites/default/files/resources/files/Student_Research_Paper_phenomenology_abuses_Filipino_Domestic_Workers_Qatar_Acosta_Acosta_2013.pdf
- Ally, S. (2009). *From servants to workers: South African domestic workers and the democratic state*. Ithaca: Cornell University Press.
- Anderson, B. (2000). *Doing the dirty work: the global politics of domestic labor*. London & New York: Zed Books.
- Bosco, A. (2019). Applying Merleau-Ponty's phenomenology of perception to maternal well-being in the first twelve months following birth. *Doctoral Dissertation*. University of Notre Dame: Australia.
- Dos Santos, V., Oliveira Rodrigues, I., & Galvaan, R. (2019). It is not what planned for my life. Occupations of live-in domestic workers. *Cadernos Brasileiros de Terapia Ocupacional*, 27(3), 467-479. <https://doi.org/10.4322/2526-8910.ctoAO1873>
- Ehrenreich, B. (2002). Maid to Order. In *Global woman: nannies, maids, and sex workers in the new economy*. Edited by Ehrenreich, B. & Hochschild, A. R. New York: A Metropolitan/OWL Book. 85-103.
- Finlay, L. (2011). *Phenomenology for therapists: Researching the lived world*. New York: Wiley-Blackwell.
- Folbre, N. (2006). Measuring care: Gender, Empowerment, and the care economy. *Journal of Human Development*, 7(2), 182-199. <https://doi.org/10.1080/14649880600768512>
- Hochschild, A. (1989). *The second shift*. New York: Avon Books.
- Hondagneu-Sotelo, P. (2011). *Doméstica: immigrant workers cleaning and caring in the shadows of affluence*. Berkeley: University of California Press.
- ILO (2013). *Domestic workers across the world: Global and regional statistics and the extent of legal protection*: International Labour Office Geneva.
- Li, M. (2015). *The Lived Body in Heidegger, Merleau-Ponty and Derrida. Master Dissertation in philosophy*. Louisiana, State University.

- Lutz, H. (2008). When home becomes a workplace: domestic work as ordinary job in Germany? In *Migration and domestic work: a European perspective on a global theme*. Edited by Lutz, H. Burlington: Ashgate Publishing. 43-60.
- Oelz, M., & Rani, U. (2015). Domestic work, wages, and gender equality: lessons from developing countries. *Working Paper No. 5*. Retrieved from https://www.ilo.org/global/publications/working_papers/WCMS_430902/lang--en/index.htm
- Ortega, M. (2016). In- *Between: Latina Feminist Phenomenology, Multiollicity and The Self*. Albany: Suny press, Philosophy and Race.
- Parrenas, R. (2011). *Servants of globalization: women, migration, and domestic work*. Stanford: Stanford University Press.
- Ratcliffe, M. (2013). *Feelings of Being: Phenomenology, psychiatry and the sense of reality*. Oxford University Press.
- Ray, R., & Qayum, S. (2003). Grappling with modernity. India's respectable classes and the culture of domestic servitude. *Ethnography*, 4(4), 520-555. <https://doi.org/10.1177/146613810344002>
- Rollins, J. (1985). *Between women: domestics and their employers*. Philadelphia: Temple University Press.
- Rosalyn, D., & Reynolds, J. (2014). *Merleau-ponty Key Concepts*. London: Routledge.
- Schutz, A., Walsh, G., & Lehnert, F. (1967). *Phenomenology of the Social World (Studies in Phenomenology and Existential Philosophy)*. Evanston: Northwestern University Press.
- Schwenken, H., & Heimeshoff, L. (2011). *Domestic Workers Count: Global Data on An often Invisible Sector*. Kassel: Kassel University Press.
- Smith, A. J., Flowers, P., & Larkin, M. (2019). *Interpretative phenomenological analysis theory, method and research*. New York: SAGE Publications Ltd.
- Smith, J. A., & Osborn, M. (2008). *Interpretative phenemenological analysis. in qualitative psychology: A practical guide to research methods*. Edited by Smith, J. A. London: Sage, 53-80.
- Spurling, L. (2014). *Phenomenology and the social world: The philosophy of Merleau-ponty and it`s relation to the social sciences*. Routledge Library Editions: Phenomenology.
- Todd, J. M. (2017). *Resistance of the sensible world: An introduction to Merleau-ponty*. New York: Fordham University press.
- Tronto, J. (2002). The 'nanny' question in feminism. *Hypatia*, 17(2), 34-51. <https://doi.org/10.2979/HYP.2002.17.2.34>
- Uhde, Z. (2016). From women's struggles to distorted emancipation: the interplay of care practices and global capitalism. *International Feminist*

Journal of Politics, 18(3), 390-408.

<https://doi.org/10.1080/14616742.2015.1121603>

Williams, F. (2011). Towards a transnational analysis of the political economy of care. In *Feminist ethics and social policy: towards a new global political economy of care*. Edited by Rianne Mahon, F. Vancouver: UBC Press. 21-38.

Yeates, N. (2009). *Globalizing care economies and migrant workers*. Basingstoke: Macmillan.

Zelizer, J. (2009). Détente and domestic politics. *Diplomatic History*, 33(4), 653-670. <https://doi.org/10.2307/2618662>

Carman, T. (2012). *Merleau-ponty*. Translated by M. Olia, Tehran: Qoqnoos. (In persian)

Sadafi, S. (2017). The typology and life story of Breadwinner maids in Tehran. *Master Dissertations*. Science and Culture university. Tehran. (In persian)

Zahedi Asl, M., Jafari, F., Zokaei, M., & Momeni, F. (2018). The Lived Experience of Domestic Workers in Tehran. *The Quarterly Journal of Social Work Research*, 16(5), 202-230.

<https://doi.org/10.22054/rjsw.2018.11709> (In persian)